

# ... در خصوص آقا میرزا بدیع‌الله مختصری به آن جناب مرقوم...

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



۲۷

... در خصوص آقا میرزا بدیع‌الله مختصری به آن جناب مرقوم گردید زیرا عبدالبهاء ابداً از شدت بلا فرصت تحریر کلمه‌ای ندارد علی‌الخصوص این ایام که صحت جسمانی نیز به کلی مختل و این عوارض از شدت تأثیر وقایع حاصل. باری به ملاحظه این که لابد او شرحی مفصل مانند تحاریر سابق قبل التوبه بعد از صعود جمال مبارک روحی لأحبائه الفداء مرقوم نموده بود ارسال باز خواهد نمود و اسناد ظلم و جفا خواهد داد الحمد لله بعد از مدتی خود او اقرار و اعتراف نمود که آنچه از پیش میگفت و مینگاشت به کلی مخالف واقع با وجود این یقین است دوباره شروع به مفتریات خواهد نمود چنان که در اینجا در نزد اغیار ذکر نموده فرصت تفصیل ندارم مختصر مینگارم که این جوان همان جوان است که از پیش بعد از صعود جمال مبارک دیده بودید ابداً تغییر و تبدیلی حاصل نه بلکه شدیدتر و اما فرق اینجاست که در ایامی که از من دور بود آنچه در نزد خلق میگفت کسی نمی‌پذیرفت زیرا میدانست که نهایت کلفت را دارد بعد که نزد من آمد به الفت با من مشهور شد آنچه به اشاره و کنایه تفهیم ناس کرد جمیع تصدیق نمودند و یقین کردند مختصراً این که پیش از آمدن میرزا بدیع‌الله و اظهار رجوع نمودن از خارج در عکایک نفر دشمن نبود جمیع راضی و خوشنود بودند چون او نزد من آمد به مقتضای تکلیف به نهایت راستی و محبت و الفت با او معامله شد و نزد خلق مسلم گردید که او الوکیل کلاًصیل است در جمیع امور او را داخل مینمودم به درجه‌ای رسید که قول او در نزد خلق قول من بود و عمل او عمل من ولی او جمیع این مواهب را در سبیل ضرر به من به کار برد و به انواع وسائل تشبث نموده جم غفیری را به لطائف الحیل از من مکدر نمود و با میرزا محمد علی متفق کرد این بود که حضرات بالاتفاق آن



ORIGINAL



AUDIO

لأخيه را نوشتند و به اسلامبول فرستادند و این همه فتنه و فسادها برپا شد. این یک کار از کارهای اخوی است و قس علی ذلک سائر الأمور\*\*.\*\*

باری اگر بنویسم البته یک کتاب گردد فرصت ندارم البته یاران معذور خواهند داشت دو جانپه پر از آثار مبارک میرزا محمد علی از من گرفت و تسلیم میرزا بدیع الله نمود بعد از رجوع یک ورقه از آن اوراق را به من تسلیم نکرد و در این مدت ابدأ نگفت که در یک ورقه از آن اوراق چه بود روزی این حکایت کرد و جناب آقا سید علی افغان شاهد است و همچنین دیگران و گفت روزی رفته بوده است به حیفا میرزا محمد علی جمیع اوراق او را سرقت نمود مقصودش این که آن دو جانپه اوراق نزد من نماند جمیع را میرزا محمد علی سرقت کرد تا من گمان کنم که در نزد او چیزی باقی نمانده و حال آن که وقتی که شما تشریف آوردید یک لوح آبی از آثار مبارک که من به دست خود در آن جانپه ها گذاشته بودم به شما داد و شما نزد من آوردی از همین مسئله ببینید چقدر امور به تدبیر لایسمن و لایغنی بوده مختصر برادر وسیله ای به جهت محویت و انعدام من باقی نگذاشت فرصت تفصیل نیست عاقبت به مساعی آنان بعضی از یاران حبس شدند و پولیس سری به در خانه آمد و ما را تحت مراقبه گرفتند و حال شب و روز در نهایت شدت مراقبه مینمایند\*\*.\*\*

بعد از همه این تفصیلات روزی به میرزا محمود خان گفتم که من نه شکایتی دارم و نه روایتی و نه حکایتی و نه گله ای اما مشرب من با مشرب آقا میرزا بدیع الله مطابق نیامد و هر کس آزاد است ولی باوجود اختلاف مشارب چندی به حال خود باشیم بهتر است و چون مشارب مختلف کثرت معاشرت شب و روز سبب ملال میشود یک چندی هر یک به حالت خود باشیم ان شاء الله کم کم رفع میشود و آنچه ممکن من است مثل سابق در معاونت و محبت و دارائی ان شاء الله قصور نخواهم نمود. این پیغام فائده ای نکرد. بعد از چند روز باز با میرزا محمود خان این مسئله را تکرار کردم باز فائده ای نکرد.

باری در مدت یک ماه به کرات و مرات تکرار شد ثمری نداشت جمیع حوادث توی اندرون و اخبار اطراف و مسائلی که واقع میشد فوراً خبر در نزد میرزا محمد علی بود چون که بعد از تشریف بردن شما ارتباط تامه دوباره با میرزا محمد علی حاصل نمود در نصفه های شب ملاقات مینمود و به کرات و مرات دیده شد ولی ما به روی او نمی آوردیم و به کتایه و اشاره نصیحت میکردیم لعل یتدگر او یخشی ولی فائده ای نداشت باری نهایت روزی محمود خان آمد که تو خود به او بگو زیرا من گفتم قبول نمود روزی در فضای جلوی خانه گفتم آقا میرزا بدیع الله من پیغامی از برای شما فرستادم به واسطه محمود خان چه شد گفت من میآیم مگر آن که سندی به من بدهید گفتم مجبور به سند نیستم و قاعده این است که انسان را اگر نفسی به لب قبر برساند دیگر دست بر میدارد حال تو مرا به لب قبر رساندی و در این خطر عظیم انداختی و پولیس سری اطراف خانه است دیگر چه از من میخواهی من به محل شما نمیآیم و میل ندارم اینجا بیایی این است حقیقت واقع که ذکر شد و جمعی از احباب حاضر بودند. مقصود این است که این توبه او توبه سیمی بود یک دفعه به واسطه جناب آقا ملا علی

اکبر آمد و توبه نمود بعد معلوم شد که صرف تدبیر بوده و خود او بعد اقرار نمود مرّه ثانیه تنها آمد اظهار ندامت کرد باز معلوم شد که تدبیر بوده. این دفعه ثالث بود که با میرزا محمد علی به هم زده بود و نزاع و جدالها باهم نموده بودند در وقتی که به حیفا عبور و مرور مینمود شش ماه قهر کرده بود رفته بود در حیفا تنها اطاقی گرفته منزل کرده بود عاقبت آقا جمال به او نامه ای نوشته بود و عنوان نامه این بود یا مسودّ وجوه الموحّدین از این عبارت به غضب آمد با میرزا محمد علی بهم زد نزد این مسجون آمد مدّت قلیلی نگذشت دوباره با او مصالحه نمود و به اذیت و جفا و فساد و عناد در حقّ این مظلوم پرداخت و کار را به اینجا رساند که الآن پولیس خفی مراقب حوالی خانه است و طیری از اهالی جرأت پرواز نمیتواند مگر احبّای الهی ولی آنان یعنی ناقضان در نهایت راحت و حرّیت با جمیع خلق معاشر و مجالس و مسرور و مشعوف و محظوظند و هر یک در نهایت بشاشت و استهزاء به ما نظر مینمایند قسم به جمال مبارک اگر بدانی جناب که چه کرده اند البتّه خون میگری و الآن این مظلوم در هر دقیقه در خطری عظیم است تا عاقبت خدا چه خواهد از فضل جمال مبارک استقامت و ثبوت میطلبم و مقاومت این بلایا خواهم تا این عبدالبهای علیل نحیف محصور مسجون را که محاط به جمیع بلا یاست بر عبودیت خویش ثابت و مستقیم بدارد و هذا منتهی املی و غایة رجائی و علیه محیای و مماتی برادران یوسف باوجود آن که آن مظلوم را به چاه انداختند و به دراهم معدوده فروختند و مفقود الأثر کردند چون نزد پدر آمدند مظلوم شدند و مثل باران گریه و ناله و فغان کردند این است که در قرآن میفرماید و جاؤا اباهم عشاء ییکون و علیک البهء الأبهی \*\*.\* ع ع

